روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۹۴۲۰۳۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۳۰ فروردین ۱۳۹۹ • ۲۴ شعبان ۱۴۴۱ • ۱۸ آوریل ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۹۷ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۹ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۷ • طلوع آفتاب ۶:۲۶

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

رسانه

رسانه، همه‌چیز است

پژمان موسوی

• رسانه و امنیت، نه‌تنها در ایرانِ امروز که تقریبا در تمام کشورهای جهان، یک رابطه مستقیم و البته پیچیده دارند. اگر امنیت را نه صرفا یک پدیده عینی که یک پدیده ذهنی بدانیم و اگر کارکرد رسانه‌ها را مقدم بر هر چیزی، ذهنیت‌سازی و انگاره‌سازی تعریف کنیم، رابطه رسانه و امنیت به شکلی آشکارتر و شفاف‌تری خود را نمایان خواهد کرد. اهمیت روزافزون رسانه‌ها در سازوکار تحولات اجتماعی-سیاسی از ماهیت این ابزار ناشی می‌شود؛ چراکه اطلاعات مانند مهم‌ترین عنصر ماهوی این ابزار، به‌ویژه در اشکال جدید سازمان سیاسی- اجتماعی، از منابع قدرت قلمداد می‌شود. امروزه نقش اطلاعات در سازوکارهای تصمیم‌گیری از اهمیت بالایی برخوردار است و همین امر نقطه تلاقی «رسانه» و «قدرت» را شکل می‌دهد. ابزار رسانه مخصوصا در طلیعه قرنی که «اطلاعات» به مثابه منبع اولیه و مهم قدرت مطرح است، از حساسیت بالایی برخوردار است. همزاد «رسانه» و «اطلاعات» و تلاقی این مفاهیم با قدرت و نقش مستقیم و غیرمستقیم رسانه در شکل‌دهی به هنجارهای اجتماعی، عمومی و ارزش‌های فردی، معادله مهم و تازه‌ای را در جهان معاصر رقم می‌زند که نتیجه آن به‌طورقطع در امنیت تمام واحدهای سیاسی تاثیرگذار است. اگر در برداشتی وسیع، امنیت را پویایی و پایداری ارزش‌ها و هنجارها در اشکال انتزاعی و انضماعی آن بدانیم، با توجه به تاثیر مستقیم و غیرمستقیم «اطلاعات» و تاثیر پنهان و آشکار «رسانه» در شکل‌دهی و تحول ارزش‌ها و هنجارها، آنگاه به راحتی می‌توان از آثار ناشی از تولد رسانه‌های تازه بر امنیت ملی سخن گفت. رسانه‌های جمعی از منظر روان‌شناسی اجتماعی هم در تأمین امنیت عموم حائز اهمیت هستند، با این توضیح که وسایل ارتباط جمعی با بالابردن رشد فرهنگی مردم به ایجاد احساس امنیت و شخصیت و حضور در تصمیم‌گیری‌ها در کنار منافع مادی لازم در این فرایند، کمک می‌رسانند. در این حالت در جامعه پدیده‌ای به نام «همدلی» شکل می‌گیرد و پا به عرصه وجود می‌گذارد که از عوامل ایمنی‌بخش و امنیت‌آفرین قوی و مؤثر در جوامع انسانی است.

روزنامه‌نگاران و اهالی رسانه اما دقیقا کجای این معادله قرار دارند؟ روزنامه‌نگاران چگونه می‌توانند نقش تاریخی خود در ایمنی‌بخشی به جامعه را ایفا کنند؟ شاید به چشم خیلی‌ها نیاید، اما روزنامه‌نگاران هر روز به شیوه‌های مهم و متعدد با اخبار و اطلاعات سروکار دارند. در مرحله اول این آنها هستند که تصمیم می‌گیرند

کدام خبر را پوشش دهند و گزارش کنند و کدام خبر را نادیده بگیرند. در مرحله بعد تمام گزارش‌های موجود و تولیدی هم باید مورد بررسی قرار گیرند. اینها نخستین گام‌ها در راه مراقبت و بررسی اخبار روزانه است. اما خبرهایی که از این صافی عبور می‌کنند هم به یک اندازه مورد توجه قرار نمی‌گیرند. برخی از آنها به طور کامل و به شکل عمده و برخی دیگر به شکل مختصر مورد توجه قرار می‌گیرند. ازاین‌روست که مطالب با توجه به تکنیک‌های برجسته‌سازی مانند خبر یا مطلب اول، خبر یا مطالب نیم‌تای اول صفحه، تیتر درشت و... در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد. ازاین‌رو نظریه برجسته‌سازی که هدف آن اولویت‌بخشیدن به اخبار و گزارش‌های خاص در ارتباط با مسائل و پدیده‌های اجتماعی است، می‌تواند نقش مهمی ایفا کند؛ بر اساس این نظریه، مطالبی که روزنامه‌نگاران انتخاب می‌کنند و فضای بیشتری به آن می‌دهند، در ذهن مخاطب اولویت پیدا می‌کند. درواقع هرچه مطبوعات مسئله‌ای را برجسته‌تر کنند، این احتمال وجود دارد که آن مسئله برای مردم مهم‌تر جلوه کرده و بیشتر دغدغه آنها شود.

به‌طورکلی، رسانه‌ها از جمله مطبوعات در شکل‌گیری معانی و برداشت‌های ذهنی مخاطبان در موضوعات مختلف بسیار تأثیرگذار هستند. به عبارتی چارچوب‌های مفهومی و ذهنی مخاطبان و تصویرشان از دنیایی عینی، به میزان زیادی به محتوا و مضامین رسانه‌ای بستگی دارد. البته نباید از این نکته غافل بود که با گسترش روزافزون وسایل نوین ارتباط جمعی و همه‌گیرشدن شبکه‌های اجتماعی و تأثیرات روزافزون فضای مجازی در زندگی مردم، بخشی از فرایند برجسته‌سازی از طرف این رسانه‌هاست که صورت می‌گیرد و ازهمین‌رو در بررسی نقش رسانه‌ها در پراهمیت یا بی‌اهمیت‌کردن وقایع و رویدادها، تمام سپهر رسانه‌ای باید مورد بررسی قرار گیرد نه فقط رسانه‌های مکتوب و نه فقط فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی ... .

کارتون خواب

داریو کاستیلجوس

روزها

۱۰۰ روز پس از شلیک

از سانحه سرنگونی هواپیمای ۷۲۵ خطوط هواپیمایی اوکراین با ۱۷۶ مسافر، صد روز می‌گذرد. ۱۷۶ انسان که بنا به گفته مسئولان قربانی یک «خطای انسانی» شدند؛ رویدادی که شوک بزرگی به جامعه وارد کرد و هنوز هم سؤال‌های بی‌پاسخ فراوانی حول آن در جریان است. گذشت بیش از یک ماه از این حادثه موجب می‌شود این سؤال پیش آید که سرانجام این پرونده چه شد؟ با خاطیان آن چه برخوردی شد. همین رویداد موجب شده تا خیلی‌ها پیگیر سرنوشت این پرونده باشند. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که پس از این حادثه در سرخط اخبار بود، وضعیت جعبه‌سیاه این هواپیماست؛ چیزی که هفته پیش با اعلام مقام‌های کانادایی خواندن و بررسی اطلاعات آن به دلیل شیوع کرونا در دنیا مسکوت مانده و به زمان دیگری موکول شده است. پیش از آن درگیری‌های زیادی میان ایران و طرف‌های کانادایی و اوکراینی بر سر دراختیارداشتن جعبه‌سیاه هواپیمای اوکراینی در جریان بود. نتیجه این مجادلات اما در نهایت این شد که هنوز جعبه سیاه هواپیما در ایران است و ایران هم توانایی فنی خواندن اطلاعات جعبه‌سیاه را ندارد. پیش‌تر محمدجواد ظریف در گفت‌وگو با شبکه خبری ان‌بی‌سی آمریکا اعلام کرده بود که به دلیل تحریم‌های آمریکا ایران توانایی استخراج اطلاعات جعبه‌سیاه هواپیما را ندارد. امیرعلی حاجی‌زاده در کنفرانس خبری ۲۱ دی‌ماه حداقل از ضبط مصاحبه با اپراتور شلیک‌کننده به هواپیما خبر داده بود. بعدها محمدجواد ظریف هم در گفت‌وگو با اشپیگل آلمان اعلام کرد که فردی که به هواپیمای مسافری اوکراین در آسمان تهران شلیک کرده بود، در زندان است. ظریف همچنین برخورد ایران با خاطیان این حادثه را با ماجرای شلیک ناو آمریکایی به ایرباس ایرانی در خلیج فارس مقایسه کرد و گفت: برخلاف اینکه فرمانده ناو از مقام‌های آمریکایی مدال گرفت، فردی که به هواپیمای اوکراینی شلیک کرده، بازداشت شده است. از آن تاریخ دیگر حرفی درباره سرنوشت بازداشت‌شدگان این حادثه در میان نبود تا اینکه در فروردین ۹۹، حسن نوروزی، عضو کمیسیون قضائی مجلس مدعی شد در این پرونده کسی بازداشت نشده است. اظهارنظری که با تکذیب سازمان قضائی نیروهای مسلح مواجه شد. سازمان قضائی نیروهای مسلح ضمن اعلام جرم علیه این نماینده مجلس اعلام کرد: برخلاف ادعای این نماینده، پرونده سقوط هواپیمای اوکراینی چند بازداشتی دارد. سومین بخش بی‌سرانجام این پرونده هم رسیدگی به ماجرای نحوه اطلاع‌رسانی آن است. طبق اعلام سردار حاجی‌زاده در کنفرانس خبری ۲۱ دی‌ماه ۹۸ ایشان از روز چهارشنبه در جریان حادثه قرار گرفته بودند و آن را به مقامات اطلاع داده بودند. اما آن‌چنان که آقای حاجی‌زاده گفته‌اند، روال کار جوری طراحی شده بود که تا صبح جمعه کسی نمی‌توانست چیزی بگوید. آقای حاجی‌زاده گفتند: وقتی به تهران رسیدم، دیدم ستاد کل هیئتی را برای بررسی این حادثه تشکیل داده و این تیم و کسانی را که در این قضیه دخیل هستند، در قرنطینه قرار داده است. یعنی نمی‌شد چیزی را به دیگران بگوییم. بااین‌حال بر کسی پوشیده نیست که طراحی چنین روالی چه ضربه‌ای به اعتماد عمومی زد. نکته دیگری که صد روز پیش از سوی سردار حاجی‌زاده به آن اشاره شد ولی هنوز پاسخی به آن داده نشده، موضوع توقف پروازهای آسمان کشور در شب حمله موشکی است؛ اینکه چه کسی مسئول صدور این فرمان بوده و از آن خودداری کرده است. در مجموع گذشت صد روز از این حادثه نشان می‌دهد سؤال‌های بی‌پاسخ فراوانی درباره آن در اذهان عمومی وجود دارد؛ سؤال‌هایی که باید به آنها پاسخ داده شود و تاکنون درباره‌شان واکنشی صورت نگرفته است.

یاد

به یاد «کامران جمالی» مترجم کتاب «قرن من»

تصویر آخرین دیدار در پاییز

سمیه نوروزی

قرارهای‌مان بیشتر در دفتر استادان بود؛ بخش فرهنگی سفارت اتریش. ترم سه را که تمام کردم، دیگر استادم نبود، رفیقم بود. چای پررنگ بزرگی برایم می‌ریخت و قند را می‌کشید جلویم. بعد خودش با همان دستی که سیگار لای انگشت‌هایش بود، همان‌طور ایستاده چای را می‌برد بالا و نصف لیوان خالی می‌شد. بعد، پکی عمیق و بعد، «تعریف کن ببینم»... . اولین بار یادم است از کارم در نشر چشمه برایش گفتم و خواستم ترجمه‌ای هم برای من کنار بگذارد. برق چشمانش را دیدم. خوشحال بود. نه به خاطر کتابش، زیرا تا همان موقع هم تعداد زیادی کتاب ترجمه و منتشر کرده بود. خوشحال بود که می‌تواند کاری برایم بکند. روحیه‌ای بدهد به منِ مثلا جوانِ آن روزها. اصلا خوشش می‌آمد امید بدهد، انگیزه بدهد، کاری کند که آدم‌ها، به‌ویژه شاگردهایش، به‌خصوص رفقای جوان‌ترش، به کار و زندگی و آینده امیدوار شوند. این بود که خیلی سریع دست به کار شد. آن موقع‌ها تازه کتاب شهر فرنگ گونتر گراس در آلمان منتشر شده بود. گفت با گراس دوست است و اول باید اجازه بگیرد از او. دو، سه روز بعد زنگ زد به من. اجازه گرفته بود. شهر فرنگ را ترجمه کرد. شهر فرنگ منتشر شد. هنوز خوشحال بود.

یک بار دیگر که گفت «تعریف کن ببینم»، از مهاجرتم از تهران گفتم. گفت من هم دارم می‌روم آلمان. گفتم همه چیز را از نو شروع کردم. گفت من هم. خیلی خوشحال بود. از اینگرید می‌گفت و از ترجمه‌های تازه. از افی بریست و از نشر نیلوفر. از برشت و از کلی نقشه‌های دیگر که توی سرش بود.

آخرین بار را خوب یادم است. در دفتر نشر نیلوفر قرار گذاشتیم. همین پاییز گذشته. سوغاتی‌ام را داد و یواشکی تقریبا در گوشم گفت «زمینم را فروختم. دیگر برای دل خودم کار می‌کنم. دوست دارم یک کار هم بدهم به تو. هر نشری که هستی». دلم لرزید. آخر ققنوس مثل جاهای دیگر نیست. تصمیم نهایی را من نمی‌گیرم. من تهِ تهش می‌توانم پیشنهادم را بدهم و بروم پی کارم و صلاح کار را بسپرم دست خسروان نشر. برای همین هم ته دلم، نمی‌دانم چرا، می‌دانستم که تصمیم نهایی آنی نیست که من می‌خواهم. این را نمی‌توانستم در جواب این یکی «تعریف کن ببینم» او بگویم. در عوض گفتم چه عالی. من که خیلی خوشحال می‌شوم. رفت آلمان و کتاب و ترجمه را برایم پست کرد. کتاب قبلا فیپای یک نشر دیگر را گرفته بود؛ اما منتشر نشده بود. همین ماجرا شد نور علی نور. مترجم خارج از ایران، ناشر قبلی غیب و فیپای قبلی ثبت شده بود. نتیجه همانی شد که پیش‌بینی کرده بودم... . عصبانی شد. نه به خاطر کتابش، زیرا تا همان موقع هم تعداد زیادی کتاب ترجمه و منتشر کرده بود، ریز و درشت، کم‌حجم و قطور، شعر و نثر، تألیف و ترجمه، هاینریش بل و برتولت برشت و کلی نویسنده آلمانی معاصر ناشناخته... عصبانی شد که... نه. نمی‌گویم از چه عصبانی شد. یک چیزهایی باید تا ابد بین خودمان بماند. فقط همین را بگویم که باز در گوشم گفت یادت است زمینم را فروختم؟ - بله. - همه پولش را می‌دهم به تو. پول از من، نشر از تو. ناشر شو. - بی‌خیال آقای «جمالی». تقریبا داد زد: - من منتظر جواب مثبتت هستم. زیاد منتظرم نگذار... .

من زیاد منتظرش گذاشتم. مثل همیشه. مثل همه تصمیم‌های دیگرم. مثل تمام رفاقت‌های دیگر. بهانه آوردم. گفتم بچه نمی‌گذارد. گفتم وقت ندارم. گفت شماره‌حساب بده پول بریزم برای رهن دفتر نشر. چند تا اسم هم پیشنهاد داد. بعد سریع برآورد کرد که تجهیزات یک دفتر ۶۰، ۷۰متری چقدر می‌شود. و پرسید: - فکرهایت را کردی؟ نگفتم زیاد منتظرم نگذار؟ همیشه عجله داشت. زود جواب می‌خواست.

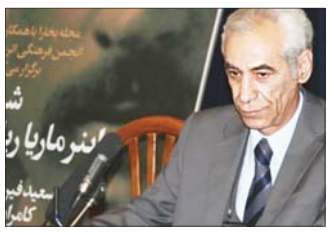

همین شد که کار خودش را کرد. به هدفش رسید. فکر من را تغییر داد. دست‌کم دو ماه من را وادار کرد به بزرگ‌شدن فکر کنم. انگیزه و روحیه را به اوج رساند در منی که نصف عمرم را در ناامیدی مطلق به آینده گذرانده‌ام. حالا... حالا من مانده‌ام و چند نام پیشنهادی برای نشر و پول زمین و هزاران خط گفت‌وگو در صفحه مجازی‌مان و تصویر آخرین دیدارمان در پاییز که به‌وضوح دیدم گونه‌هایش فرو رفته و من به رویش نیاوردم؛ اما نگران شدم... .

گفت می‌دانی که برادرم کامبیز توی تاج بازی می‌کرد، برای همین ما همه خانوادگی استقلالی هستیم. چای را ریخت توی لیوان بزرگ و سیگار الکترونیک را گذاشت دم دهانش و دود را بیرون داد. گفت ترک کرده‌ام. دو، سه سال دیگر باز هم برمی‌گردم ایران سری بزنم، ببینم تعریف‌کردنی چه داری. سالی دو، سه کتاب هم ترجمه می‌کنم. تو چی؟ گفتم بگذارید باز هم فکر کنم.

گفت ۱۰ روز دیگر برمی‌گردم گوتینگن. تا ۱۰ روز دیگر تکلیف همه‌چیز را روشن می‌کنیم.

امروز روز دهم است. امروز باید برمی‌گشت خانه تا تکلیف همه چیز روشن شود... .

دغدغه‌های یک آموزگار

شبکه اجتماعی دانش‌آموزی و چند پرسش!

محمدرضا نیک‌نژاد

«شبکه اجتماعی دانش‌آموزی» که آن را با «شاد» می‌شناسیم، با وجود نقدهای کارشناسان، معلمان و حتی خانواده‌ها، با بخش‌نامه‌هایی دستوری و تحکمی، فرستادن پیامک‌های پرشمار و چندین‌باره به خانواده‌ها و ترس آنها از پیامدهای آموزشی برای بچه‌ها، پا به گستره آموزشی کشور گذاشت. گرچه زود است درباره کارایی «شاد» داوری روشنی داشته باشیم؛ اما نخستین ارزیابی‌های دانش‌آموزان، معلمان و مقایسه توانایی این نرم‌افزار کاربردی با پیام‌رسان‌های موجود، نشان از معمولی‌بودن آن دارد. برای نمونه دبیر ریاضی خانمی می‌گوید: «با کد ملی به‌عنوان معلم وارد شدم. نرم‌افزار نام مدرسه و نام کلاس‌هایم را آورد. وارد هر کلاس که می‌شویم، فهرست بچه‌ها مشخص است و بچه‌هایی هم که نرم‌افزار را نصب کرده‌اند، آنلاین می‌شوند؛ ولی من تا همین مرحله توانستم پیش بروم؛ چون کارهایی را که باید مدیر و کادر دفتری انجام می‌دادند، ناتمام بود! خواهرم می‌گفتند اسامی بچه‌های آنلاینِ کلاس می‌آید و مانند دیگر محیط‌های این‌چنینیِ امکان فرستادنِ عکس و صدا و فیلم فراهم است». دبیر آشنایی با زیروبم این‌گونه نرم‌افزارها نیز می‌گوید: «درواقع فضایی شبیه تلگرام است؛ البته با امکانات کمتر! امکان ارسال فیلم در آن حداکثر صد مگابایت است. امکان برگزاری آزمون آنلاین، مانند تلگرام ندارد. تنها مزیتش این است که فقط گروه‌های درسی فعال هستند و درحال‌حاضر امکان نصب روی تبلت شخصی بچه‌ها وجود دارد؛ ولی برخلاف سخن وزیر، امکان ارتباط آنلاین صوتی و تصویری وجود ندارد. یک پیام‌رسان ساده است که به‌عنوان مکملِ کار تدریس در کلاس واقعی وجودش بد نیست؛ ولی به درد تدریس آنلاین نمی‌خورد». اگر از عنوان نادرست این نرم‌افزار کاربردی، یعنی «شبکه اجتماعی» که هیچ همانندی با شبکه‌های اجتماعی ندارد! و البته قراردادِ پر اماواگرِ آموزش‌وپرورش با شرکت سازنده آن، بگذریم، چند نکته دیگر خودنمایی می‌کنند.

۱- نخست، پرسش از چرایی راه‌اندازی این سامانه است. بسیاری از مدرسه‌ها، مدیران و معلمان، حتی پیش از پیگیری‌های بالادستی‌ها، روند آموزش را متناسب با امکانات و با بهره‌گیری از فناوری‌ها موجود، آغاز کرده و پیش می‌برند؛ بنابراین و در این شرایط، چه اصراری و چه ضرورتی بر راه‌اندازی این سامانه بود؟ حتی برخی معلمان بر این باورند که «شاد» ورودی دیرهنگام به گستره آموزش کشور داشته و بسیاری از کلاس‌های رو به پایان‌اند. ازاین‌رو این نرم‌افزار نه‌فقط نمی‌تواند کارایی چندانی برای این‌گونه کلاس‌ها داشته باشد؛ بلکه با توجه به فشارهای بخش‌نامه‌ای و دستوری، سنگ بزرگی شده است جلوی پای آن بخش از مدرسه‌ها و معلمانی که توانسته‌اند با خلاقیت و کوشش در این زمینه دستاوردهای ارزشمندی داشته باشند.

۲- اگرچه راه‌اندازی «شاد» در کنار دیگر فناوری‌های موجود می‌توانست و می‌تواند یاری‌دهنده آموزش کشور باشد؛ اما اصرار و اجبار بر به‌کارگیری آن و فشار در راستای حضور بی‌رقیب و یگانه‌اش در گستره آموزش، با برخی از تأکیدهای سندهای بالادستی کشور و آموزش‌وپرورش، مانند مدرسه‌محوری، آزادی عمل معلم و نقشش در کلاس و مدرسه، حقوق شهروندی خانواده‌ها و فرهنگیان و البته حقِ انسانی آنان برای بهره‌گیری از بهترین امکانات در زندگی و... همخوانی ندارد.

۳- از همان روزهای نخستِ مطرح‌شدن آموزش‌های مجازی، خبرهایی مبنی بر محرومیت دست‌کم ۳۰ درصد دانش‌آموزان کشور به‌ویژه در روستاها و مناطق مرزی از اینترنت و ناتوانی بسیاری از خانواده‌ها از داشتن گوشی‌های همراه کارآمد یا تبلت و حتی پرداخت هزینه‌های نه‌چندان ارزانِ اینترنت برای برخی از خانواده‌ها شنیده شد. جدای از این شنیده‌ها، چند سالی است که به فراوانی فیلم‌ها و عکس‌هایی از مدرسه‌ها و کلاس‌ها و دانش‌آموزان مناطق نابرخوردار کشور در فضای مجازی منتشر می‌شود که دلِ هر بیننده‌ای را به درد می‌آورد. آیا می‌شود تصور کرد دانش‌آموزانی که کلاس، مدرسه و حتی پوشش درخوری ندارند، گوشی همراه یا تبلت داشته باشند و با آن درس‌های مجازی را پیگیری کنند؟ پرسشِ کلیدی از دست‌اندرکاران این است که بهتر نبود هزینهِ هنگفت قرارداد و راه‌اندازی سامانه شاد را مانند برخی از کشورها، صرف تهیه و توزیع تبلت‌های آموزشی در این مناطق می‌کردید؟ بهتر نبود با وزارت مخابرات رایزنی می‌کردید تا اینترنت رایگان به دانش‌آموزان محروم بدهد؟ بهتر نبود تلاش می‌کردید پدری شرمنده فرزند دانش‌آموزش نشود؟ بهتر نبود... .

یادداشت‌های کرونا-۴

دلِ شکسته یا عذاب الهی کرونا

صادق زیباکلام

• برخی از مؤمنین «کرونا» را تنبیه الهی می‌دانند. به‌واسطه سرکشی و طغیان بشر مدرن؛ بشری که فکر می‌کرد خیلی نیرومند است و به خدا پشت کرده بود. خداوند اراده کرد و با موجودی به نام ویروس کرونا که خیلی هم نمی‌شود به آن موجود گفت، چون اساسا زنده نیست، کاسه‌وکوزه انسان طاغی، مغرور و سرکش را به هم ریخت. به بشر قرن بیست‌ویکی نشان داد که چقدر ضعیف، درمانده و ناتوان است. ده‌ها هزار نفر در قلب تمدن انسان امروزی، یعنی اروپا و آمریکا به مرگ وحشتناکی جان دادند. بسیاری از بیماران مبتلا به کرونا در مراحل آخر آن‌قدر دچار درد و رنج می‌شوند که مرگ‌شان را می‌طلبند. جالب اینجاست که پزشکان، دانشمندان، دستگاه‌های پزشکی میلیاردی، داروهای پیشرفته و کلینیک‌های فوق‌تخصصی جملگی در برابر کرونا سر تعظیم فرود آوردند. طرفداران این نظریه معتقدند که کرونا درسی بود از جانب خداوند که بشر فراموش نکند که نه عرضه‌ای دارد و نه کاره‌ای است. همچنین ضعیف‌بودن و ناتوانی بشر را بار دیگر به او یادآور شود. حقیقتش را بخواهید، من از اول هم با همه وجود با نظریه «کرونا؛ انتقام الهی» مشکل داشتم. مشکل که چه عرض کنم. مطلقا آن را نمی‌توانم بپذیرم. نه اینکه فکر کنم رفتار بشر امروزی خیلی عالی است، خیر! هزارویک عیب و ایراد به رفتار بشر امروزی وارد است. اما باوجود همه عیب و ایرادها نمی‌توانم بپذیرم که کرونا را خداوند برای تنبیه انسان امروزی نازل کرده است. تا اینکه «فریده خانم» کرونا گرفت و متأسفانه بعد از دو هفته فوت شد. اگر هنوز تردیدهای مختصری داشتم که نکند کرونا عذاب الهی باشد و آن‌قدر با آن مخالفت نکنم با مرگ فریده خانم صد درصد یقین پیدا کردم که کرونا ربطی به عذاب الهی ندارد. فریده خانم سمبل همه خوبی‌ها، مهربانی‌ها، گذشت‌ها و بزرگواری‌هایی که ممکن است در یک انسان جمع شود، بود. در تمام شصت‌وچندسالی که زندگی کرد، آزارش به یک مورچه هم نرسید. جوری با قوم شوهرش رفتار می‌کرد که اگر کسی نمی‌دانست فکر می‌کرد که ملوک خانم مادر خودش است و نه مادر احمدآقا. در منزلش همیشه باز بود. هیچ‌وقت در زندگی نه از کسی انتقام گرفت، نه سعی کرد کسی را سر جایش بنشاند و نه اینکه خواست حق کسی را کف دستش بگذارد. وقتی بازنشسته شد، همکاران سابقش که یک مدرسه دخترانه غیرانتفاعی به راه انداخته بودند، با اصرار فریده خانم را برای نظامت مدرسه دخترانه برده بودند. وقتی فهیمه، خواهرش در ۴۷سالگی به‌واسطه سرطان سینه فوت شد، برای شاهین و شهره، خاله فریده فقط خاله نبود؛ واقعا مادر شده بود. حتی بعد از اینکه منوچهرخان ازدواج کرد، فریده خانم هیچ‌وقت در برابر زنی که جای خواهرش آمده بود، جبهه نگرفت. حجابش تعریفی نداشت اما با اینکه دکتر به او توصیه کرده بود روزه نگیرد، هیچ‌کس حریفش نمی‌شد. دلم می‌خواهد از همه آنان که کرونا را عذاب یا انتقام الهی از بشر یاغی و سرکش امروزی می‌دانند، فقط یک سؤال بپرسم. می‌شود بگویید فریده خانم دل چه کسی را در زندگی شکسته بود که در روزهای آخر کرونا در بیمارستان التماس می‌کرد زودتر بمیرد؟

اتفاق

زنان آفتاب درهات‌داکس

• فیلم مستند «زنان آفتاب: یک گاه‌نگاری درباره دیدن» به کارگردانی حامد ذوالفقاری اولین نمایش جهانی خود را در بخش مسابقه فیلم‌های بلند جشنواره هات‌داکس، جشنواره فیلم‌های مستند قاره آمریکا، خواهد داشت. فیلم مستند «زنان آفتاب: یک گاه‌نگاری درباره دیدن» به شیوه مشارکتی ساخته شده است. فیلم‌سازی مشارکتی روشی برای توانمندسازی و خلق اثر سینمایی با صداهای مختلف است. در این فیلم شش زن خانه‌دار در روستای کویری شفیع‌آباد در شهداد کرمان، بعد از گذراندن دوره آموزش‌های اولیه فیلم‌سازی توسط کارگردان فیلم و گروهی از تسهیل‌گران اجتماعی، برای مشارکت در حل مشکلات روستا و ارتقای نقش زنان در جامعه، شروع به تولید و نمایش فیلم‌های کوتاه از فعالیت‌های خود در حسینیه روستا می‌کنند؛ فعالیت‌هایی که هم‌زمان با مخالفت گروه‌های سنتی در روستا، سرآغاز تغییراتی در نگاه و باور این زنان به خود و توانمندی‌های آنها می‌شود. این فیلم روایتی است مشترک از نگاه کارگردان و گروه مستندسازی زنان آفتاب (گوجینو). این فیلم مستند تولید مشترک کشورهای ایران و فرانسه است و تهیه‌کنندگی آن را حامد ذوالفقاری و نینا امین‌زاده که مدیریت این پروژه را برعهده داشته است، انجام داده‌اند. همچنین شبکه تلویزیونی Arte فرانسه سرمایه‌گذار بخش پس از تولید این فیلم مستند است.